

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



پیغام عشق

قسمت هفدهم



گنج حضور

Parvizshahbazi.com



از فولادشهر



از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

سلام استاد نازنین

ممنون

همچنین سلام به همه‌ی دوستان و عزیزان

با توجه به اصطلاح (تقوی القلوب) در متنوی دفتر اول جناب مولانا، بیت  
۶۰۳۷۰ مطلبی آماده کرده‌ام:

تقدیم به همه

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تا که هیزم می نهی بِر آتشی  
کی بمیرد آتش از هیزم گشی

چونکه هیزم بازگیری، نار مرد  
زانکه تقوا آب سوی نار برد

کی سیه گردد به آتش روی خوب؟  
کو نهد گلگونه از تقوی القلوب؟

اصطلاح «تقوی القلوب» را جناب مولانا با اشاره به (آیه ۳۲) سوره "حج"  
آورده اند:  
((هر کس شعائر الهی را بزرگ دارد بی گمان این از تقوای دل سرچشمه  
می گیرد.))

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

مرکز یا دل انسان از شراب خدا میخورد. ما امتداد خود خدا هستیم از جنس او هستیم و همین جنسیت خدایی، مرکز ماست.

مرکز فعلی ما که من ذهنی است از هم هویت شدگی هوشیاری با چیزهای این جهان تشکیل شده است. من ذهنی موقت است و مرکز دل یا قلب ما همان هوشیاری خداییت باید باشد. وقتی یک چیزی در بیرون برای ما مهم می‌شود و ما توجه زنده مان را روی آن می‌گذاریم و آن چیز توجه مارا به خودش می‌گشود، می‌شود مرکز ما.

چیزهای آفل جهان هرگز نمیتوانند مرکز ما باشند و این مرکز موقت مادی باید حداقل در ۱۰ سال اول زندگی شناخته بشود و فرو بریزد و به جای آن همان جنسیت خدایی که بی نهایت و ابدیت و شعور زندگی، خرد زندگی که حامل هزار نوع برکت است مرکز ما باشد.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

نار یا آتش حاصل از هم هویت شدگی های مرکز ما که همان آتش من ذهنی مخرب ماست روی ما را سیاه و نازیبا و زشت کرده است.

ما درد داریم .

رنجش و کینه های کهنه داریم .

در حالت تضاد، مقاوت و قضاوتیم.

ما ناشکر و ناسپاس شده ایم .

با محدودیت ها، حسادت و تنگنظری زندگی می کنیم.

دچار قحطی و خشکسالی شدیم .

جنگ های جهانی به راه انداخته ایم.

نشانه های این روی سیاه در رفتار و عملکرد ما چه فردی و چه در سطح جمعی پیداست.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

سَرِزِ خُفْتَنِ کَی تَوانِ بَرْدَاشْتَنِ  
بَا چَنْنِینِ صَدِ تَخْمِ غَفْلَتِ کَاشْتَنِ

مولانا ، مثنوی معنوی ، دفتر اول ، بیت ۳۶۹۲

آتشِ شهوت یا کشش شدید هم هویت شدگی های مرکز ما ، ما را به خواب عمیق فرو برد .

ما پسر آکنون چه فرداً و چه در سطح جمعی به خواب هم هویت شدگی ها فرو رفته و تخم غفلت می کاریم و ثمره آن روی سیاه و نازیبا پیدا کرده ایم .

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

افتخارِ ما جناب مولاناست که با نورِ دین گلگونه هایی از تقوی القلوب را به ما معرفی میکند تا بر چهره‌ی زشت، سیاه و نازیبای خود بزنیم و با کشیدن درد هشیارانه، روی هشیاری زیبا و سامان بخش و نورآفرین پیدا کنیم.

نارِ شهوت را چه چاره؟ نورِ دین  
نورِ کمِ اطفاء نارِ الکافرین

مولانا، مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۰۰

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اولیا و بزرگانی چون مولانا با نور جانشان کمک می کنند تا مرکز ما از هم  
هویت شدگی ها پاک بشود.

زان پیاوَرد اوِلیا را بر زَمین  
تا گَندشان رَحْمَه للْعَالَمِين

مولانا ، مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، بیت ۱۸۰۴

خود غَرض زین آب ، جان او لیاست  
کو غَسولِ تیرگی های شماست

غَسول = بسیار پاک کننده

مولانا، مثنوی دفتر پنجم، بیت ۲۲۱

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

عاشقِ آیینه باشد روی خوب  
صیقلِ جان آمد و تقوی القلوب

مولانا، مثنوی دفتر اول ، بیت ۳۱۵۶

روی زیبا عاشق آیینه است و آن آیینه موجب صیقل روح و تقوای قلب  
میگردد.

افراد پاکدل از رو به رو شدن با اولیای الهی و موازین حق نه تنها بیمی به  
دل راه نمی‌دهند بلکه خشنود نیز می‌شوند زیرا درون زیبای خود را با  
آیینه وجود آنها بهتر مشاهده می‌کنند.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

بزرگانی چون مولانا ، من ذهنی ما را به ما نشان داده و هدایت به سمت صفر شدن می کنند. بزرگان فقط مارا به سمت فضای یکتایی می کشانند

و این از دین می آید.

شَنِيدَسْتِيْ كَهَ الَّدِينُ النَّصِيحَه؟  
نَصِيحَتْ چِيسْت؟ جِستَنْ اَزْ مِيانَه

مولانا ، دیوان شمس ، غزل ۲۳۴۶

وقتی شروع به پذیرش اتفاق این لحظه می کنیم ، تسلیم می شویم و فضایشایی می کنیم ، با فضایشایی ذهن ما خاموش می شود و روزنهای به هشیاری حضور اولیه پیدا می کنیم و می توانیم با چشم هشیاری حضور ببینیم و حال خانه ای دل ما ، مرکز و قلب ما نور پذیرنده می شود.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دوَزَخَ سَتْ آنَ خَانَهِ كَأَنِّ بَيِّ رُوْزَنَ أَسْتَ  
أَصْلِ دِينِ ، إِي بَنَدَهِ رُوْزَنَ كَرْدَنَسْتَ

تَيِّشَهِي هَرِ بَيِّشَهِاَيِ كَمِ زَنِ ، بِيَا  
تَيِّشَهِ زَنِ دَرِ كَنَدَنِ رُوْزَنِ ، هَلَا

مولانا ، مثنوی معنوی ، دفتر سوم ، بیت ۲۴۰۵ و ۲۴۰۴

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

آرام آرام با فضاگشایی های پی در پی اطراف اتفاق این لحظه با تیشهی پرهیز ، صبر و شکر روزن دین و مرامِ الهی را در خود باز می کنیم.

مقاومت و قضاوت مان در جریان زندگی کم می شود و ما قانون تعهد و جبران را شناسایی و به کار می گیریم و خدا پایش را به مرکز، دل یا قلب ما می گذارد.

این دو ره آمد در روش ، یا صبر یا شکر نعم  
بی شمعِ روی تو نتان ، دیدن مرین دو راه را

مولانا ، دیوان شمس ، غزل ۲۱

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تقوی به معنای پرهیز و در معنی دیگر حفاظت است .

قلب همان مرکز ، دل یا اصلِ ماست.

تقوی القلوب یا تقوای دل یا قلب یا مرکز ما زمانی است که ما به صورت هشیاری حضور ، ناظر ذهن می شویم و ذهن را نگاه می کنیم و از هشیاری عدم استفاده می کنیم.

تقوی القلوب یعنی همیشه مرکزمان رو عدم نگهداریم و اگر نیروی هم هویت شدگی ما را به ذهن می کشد تا از طریق آن عمل کنیم ، ما به ذهن نمی رویم و فضایشایی می کنیم و با هشیاری نظر و دید خدا می بینیم .

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

در دو داستان معروف در قرآن و شاهنامه فردوسی اتصال به زندگی و خوردن شراب آلسست ایزدی ، توانایی عبور از هم هویت شدگی ها را به ما یادآوری می کند .

در سوره یوسف ، آیه ۲۴ داریم :

و آن زن ، آهنگ یوسف کرد و او نیز آهنگ آن زن کرد و اگر برهان پروردگارش را نمی دید ( حتما به خواست زلیخا تن می داد ) چنین کردیم ( یعنی برهان خود را به یوسف نشان دادیم ) تا بدی و زشتکاری را از او بگردانیم ، زیرا او از بندگان خالص شده ما بود.

نظامی چام وصل آنگه کُنی نوش  
که بر یادش کُنی خود را فراموش  
(نظامی گنجوی)

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

گشودن فضا در اطراف اتفاق این لحظه و بله به زندگی باعث شناسایی هم‌هویت‌شدگی و پرهیز از جذب شدن و عامل انداختن آن می‌شود.

ترک شهوت‌ها و لذت‌ها، سخاست هر که در شهوت فرو شد، برخاست

این سخا شاخی است از سر و بهشت وای او گز کف چنین شاخی بهشت

عِرْوَةُ الْوُثْقَى' است این ترک هوا برکشد این شاخ، جان را بر سما

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تا بَرَد شاخ سَخَا ای خوبْ کیش  
مَر تو را بالاکشان تا اصلِ خویش

سخا = جوانمردی و بخشایش  
عروهُ الوثقى = دستگیره استوار

مولانا، متنوی دفتر دوم، ابیات ۱۲۷۲ تا ۱۳۷۵

در خوان چهارم رستم در شاهنامه وقتی که نوا و صدای رستم به پیروز نی  
جادو میرسد ، خود را به صورت زنی زیبا و جوان در می آورد و با جامِ می  
به نزد رستم می آید تا او را فریب دهد.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

یکی طاس می بر کفش بر نهاد  
ز دادار نیکی دهش کرد یاد

چو آواز داد از خداوند مهر  
دگر گونه برگشت جادو به چهر

(فردوسی)

مجو درستی عهد از جهان سُست بُنیاد  
که این عجوزه عروس هزار داماد است

(حافظ)

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

لطف و سالوس جهان، خوش لقمه ای است  
کمترش خور، کآن پر آتش لقمه ای است

آتشش پنهان و، ذوقش آشکار  
دود او ظاهر شود پایان کار

سالوس = چاپلوس

مولانا، مثنوی دفتر اول، ابیات ۱۸۵۵ و ۱۸۵۶

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

آه از این زستان که مهرو می نمایند از نقاب  
از درون سو کاه تاب و از برون سو ماهتاب

چنگ دجال از درون و رنگ آبدال از برون  
دام دزدان در ضمیر و رمز شاهان در خطاب

مولانا، غزلیات شمس، غزل ۲۹۸

جز خیالی چشم تو هرگز نبیند از جهان  
از خیال جمله بگذر تا جهان آید پدید

غزل ۳۷۲ جناب عطار

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

رستم با فضا گشایی و با هشیاری نظر یا نور خدا توانست از جادوی توهم و خیال پیر زن عجوزه جهان و لقمه آتشینش عبور کند.

پس ما تسليم می شویم و فضا گشایی می کنیم و ذهن ما خاموش می شود.

از گیجی و سردرگمی در می آییم و می توانیم از رفتن به فکرهای هم هویت شده و عمل بر اساس آنها پرهیز کنیم تا از خرد، انرژی و نیروی شفابخش زندگی برخوردار شویم.

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

احتما کُن، احتما ز اندیشه‌ها  
فکر، شیر و گور و، دل‌ها بیشه‌ها

احتماها بر دواها سرور است  
زانکه خاریدن فزونی گر است

احتما اصل دوا آمد یقین  
احتما کُن قوه‌ی جان را ببین

احتما = خود را از چیزی نگه داشتن

مولانا، مثنوی دفتر اول، از بیت ۲۹۰۹ تا ۲۹۱۱

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

جناب مولانا در جای دیگر می فرماید:

وقتی پی در پی در این لحظه حضور ناظر هستیم و تماشاگر ذهن  
میشویم به زمان نمی روییم یعنی تقوایی دل داریم.  
این قیامتِ نقد است.

گَر مراقب باشی و بیدار تو  
بینی هر دم پاسخ کردار تو

چون مراقب باشی گیری رَسَن  
حاجت نآید قیامت آمدن

مولانا ، مثنوی ، دفتر چهارم ، بیت ۲۴۶۱ و ۲۴۶۰

از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

در داستان خاتون و کنیزک در دفتر پنجم نداشتن میزان در زمان کشش و جذب شدید به هم هویت شدگی، خاتون بی تقوای داستان ما را به کام حادثه‌ی ناگوار یا ریب‌المنون کشاند.

صَحْنٍ خانِهٍ پُرْزٍ خونِ شِدٍ، زِنٍ نَّگُونٍ  
مُرْدٍ أَوْ، بُرْدٍ جَانٍ رِيبٍ الْمُنْوَنٍ

مولانا، مثنوی دفتر پنجم ، بیت ۱۳۸۹

مرکز عدم میزان و ترازوی ماست. مرکز عدم آسمان دل ماست که با تقوای دل یعنی تسليم و فضا گشایی و نرفتن به ذهن باز می شود و این فضای گشوده شده در مرکز ما، ما را از آتش حرص و شهوت و از گم شدن در آنها در آمان نگه می دارد .

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

لُقمهَ اندازه نَخُورْد از حَرصِ خَود  
در گَلو بَگرفت لُقمهَ مَرَگِ بد

لُقمهَ اندازه خُورَایِ مَرَدِ حَريص  
گَرچه باشد لُقمهَ حَلوا وَ خَبيص

حق تَعالي داد ميزان را زَيان  
هين زِ قرآن "سوره رحمان" بخوان

هين زِ حَرصِ خويش ميزان را مَهِل  
آز و حَرصِ آمد تو را حَصمِ مَضِيل

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

خَبِيْص = حلوای خرما و روغن

مَهْل = رها مکن

خَصِم = دشمن

مُضْل = گمراه کننده

مولانا ، مثنوی دفتر پنجم ، ابیات ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۱

با تقوای دل ما بینش زندگی را پیدا می کنیم و هر چه بیشتر به علم زندگی آگاه می شویم به نادانی خودمان بیشتر پی می بریم و اجازه می دهیم تا همیشه از عقل و هدایت زندگی برخوردار شویم.

چون ملایک، گوی: لا علمَ لَنَا  
تا بگیرد دستِ تو علّمتنا

مولانا، مثنوی دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

اما وقتی ما در اتفاق این لحظه مقاومت و قضاوت داریم گله و شکایت می کنیم قلم زندگی قضاوت و مقاومت بیشتر را بر روی صفحه ی زندگی مان منعکس می کند و ما به چالش های بیشتری بر خورد می کنیم.

فعل توست این غصه های دم به دم  
این بود معنی قد جف القلم

مولانا ، مثنوی ، دفتر پنجم ، بیت ۳۱۸۲

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

با شادی حاصل از فضاگشایی و قدرت پرهیز از هم هویت شدن با ذهن یا تقوی القلوب، بیشتر و بیشتر مسئولیت کیفیت هشیاری این لحظه‌ی خودمان را قبول می‌کنیم و از تمرکز روی دیگران و تغییر دادن آنها پرهیز می‌کنیم چون متوجه می‌شویم کار روی دیگران با من ذهنی، فقط وقت تلف کردن است و من با برداشتن نورآفگن از روی خودم به سرعت سرد، بدخو و خالی می‌شوم.

تا گُنی مَر غیر را حبر و سَنی  
خویش را بَدخو و خالی میکنی

مولانا، مثنوی دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶

از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

توجه روی خودمان و پرهیز از هم هویت شدن و فضایشایی اطراف اتفاق  
این لحظه باعث خاموش شدن ذهن ما می شود و ما فرمان آنستوا را اجرا  
می کنیم تا از جنس خدا بودنمان را در این لحظه دریافت کنیم.

آنستوا بُذیر تا بِرْ جانِ تو  
آید از جانانِ جزایِ آنستوا

مولانا، مثنوی دفتر سوم، بیت ۲۷۲۶

از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

قضا و گُن فَکان اتفاق این لحظه که بهترین اتفاق برای شناخت و  
انداختن هم هویت شدگی های ماست را ایجاد می کند.

وقتی فضا را باز می کنیم مقاومت و قضاوت ما صفر می شود و دم او  
جاری می شود، دم ایزدی جهنم درد حاصل از هم هویت شدگی های  
مرکز ما را ساکن و خاموش می کند که این از تقوای دل سرچشمه  
می گیرد .

حق ، قَدَم بِرْ وِي نَهَدَ اَزْ لَامْكَان  
آنگه او ساکن شود ، از گُن فَکان

مولانا ، مثنوی دفتر اول ، بیت ۱۳۸۱

از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

شد نشان صدق ایمان ای جوان  
آنکه آید خوش تو را مرگ آندر آن

مولانا، مثنوی دفتر سوم، بیت ۴۶۰۹

اشتیاق ، علاقه و شوق صمیمانه و عاجزانه برای شناخت و انداختن هم  
هویت شدگی های مرکز ، دل یا قلب ما نشانه‌ی صداقت و راستی ما در  
راه معنویت و به عمل درآوردن آموزش‌های بزرگانی چون مولاناست .

مُرَدَهْ شو تا مُخِرِجُ الْحَيِّ الصَّمَدَ  
زَنْدَهْ يَیِ زَینِ مُرَدَهْ بَیْرُونَ أَوْرَدَ

مولانا، مثنوی دفتر پنجم ، بیت ۵۵۱

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

ما آگاهانه و هوشیارانه به من ذهنی بمیریم با تسليم و فضاغشایی در این کار منتهای درجه‌ی صمیمت و صداقت را به کار می‌گیریم تا زندگی زنده و بی‌نیاز از من ذهنی مرده ما زندگی جاودانه و ابدی این لحظه را خارج کند.

ما با تقوی القلوب توانایی پرهیز از هم هویت شدن با چیزهای این جهان را داریم و آرام آرام از دامِ این جهان آفل و گذرا هشیارانه عبور می‌کنیم.

هرچه از وی شاد گردی در جهان  
از فراقِ او بیندیش آن زمان

زانچه گشتی شاد ، بس کس شاد شد  
آخر از وی جست و همچون باد شد

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

از تو هم بجهد ، تو دل بر وی منه  
پیش از آن کو بجهد ، از وی تو بجه

مولانا ، مثنوی ، دفتر سوم ، ابیات ۳۶۹۷ تا ۳۶۹۹

در دنیایی که ما با محدودیت و قحطی و جنگ و بحران ، تضاد و دشمنی  
رو به رو هستیم ، گلگونه هایی از تقوی القلوب ما را در شاهراه هل آتی ،  
شاهرگ اصلی چیات قرار می دهد و ما در بخشنده و کرامت الهی که  
همان کوثر و کرمانای خدادست زندگی می کنیم .

تو خوش و خوبی و کان هر خوشی  
تو چرا خود منت باده گشی

از فولاد شهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

تاج گرمناست بر فرق سرت  
طوق اعطیناک اویز برت

جوهر است انسان و چرخ او را عرض  
جمله فرع و پایه اند و، او غرض

مولانا ، مثنوی ، دفتر پنجم ، ابیات ۳۵۷۳ تا ۳۵۷۵

همچو کتابی است جهان، جامع احکام نهان  
جان تو سردفتر آن، فهم کن این مسئله را

مولانا، دیوان شمس، غزل ۴۰

ممnon ، با تشکر و قدردانی فراوان ، فولادشهر

از فولادشهر

پیغام عشق - قسمت هفدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم پروین از استان مرکزی



خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

با عرض سلام و خسته نباشید خدمت استاد عزیزم و همه دوستان و  
همراهان گنج حضور

آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست  
تا که کشتی ز کف ظالم جبار بُرست  
غزل ۴۰۸ - برنامه ۸۱۸

این قصه را شنیدی که خضر کشتی ماهیگیران را سوراخ کرد تا بتواند آن را از غصب شدن توسط سربازان پادشاه جبار نجات دهد.

خداآوند در این لحظه با کندن یکی از همانیدگیهای مرکز ما، کشتی ما را سوراخ می کند تا ما را به عنوان هوشیاری از آسیب من ذهنی خودمان و من های ذهنی اطراف و شیطان نجات دهد.

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

کشتنی سوراخ یعنی من ذهنی کوچک و معیوب. پس ما با زندگی همکاری می کنیم و تسليیم می شویم و اعتراض نمی کنیم و اجازه می دهیم که کشتنی ما سوراخ بماند تا از آن شکستگی آب حیات در وجودمان جاری شود. هر گونه واکنش نشان دادن و از خود دفاع کردن و قطب شدن برای دردسازی من های ذهنی و خودنمایی کردن و جایگزین کردن ، ترمیم کردن و بازسازی کشتنی است و ما را در گزند من های ذهنی قرار می دهد.

زانکه آواز تو را در بند کرد  
خویشتن مرده پی این پند کرد

پعنی ای مُطرب شده با عام و خاص  
مرده شو چون من ، که تا یابی خلاص  
دفتر اول بیت ۱۸۳۱

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

آواز خوش ما که در پی تایید و توجه مردم است ما را در ذهن نگهداشته .  
اگر ما دست از بذله گویی و خودنمایی برداریم و برای منهای ذهنی  
اطرافمان بلا استفاده شویم، آنها هم دست از سر ما بر می دارند و ما از  
من ذهنی خلاص می شویم.

چون شکسته می رهد اشکسته شو  
امن در فقر است اندر فقر رو  
دفتر چهارم بیت ۲۷۵۶

انسانی که به من ذهنی شکسته می شود رهایی پیدا می کند و امنیت  
واقعی در فقر است ، زمانی که با هیچ چیز هم هویت نباشی و بر اساس  
هیچ همانیدگی بلند نشوی در امنیت کامل هستی.

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

پس هنر آمد هلاکت خام را  
کز پی دانه نبیند دام را  
دفتر پنجم بیت ۶۴۸

تا زمانیکه من ذهنی داریم و خام هستیم هر فضل و هنر و شکوفایی که  
داریم مورد سو قصد من ذهنی قرار می گیرد و مانند ریسمانها یی پای ما  
را می بندد چون باعث تکبر و خودبینی و خودنمایی بیشتر می شود.

هر که داد او حُسن خود را در مزاد  
صد قضای بد سوی او رو نهاد  
دفتر اول بیت ۱۸۳۵

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

انسانی که ذات زیبای خودش را فراموش کرده و بر حسب چیزهای آفل مرکزش حسن و جمال پیدا کرده و آنها را در معرض نمایش می‌گذارد، صد اتفاق بد و ریب المnon را به سوی خودش جذب می‌کند. پس اگر می‌خواهی از گزند حسادتها و خشمها و مکرهای دیگران در آمان باشی بـهتر است کـه به من ذهنی کوچک شوی و یا بمیری، زیرا کـه مردن به این جـان توـهمی، زـنده شـدن به خـدا و جـاودانـگـی سـت.

پـس کـوچـک شـدن به من ذـهـنـی مـی تـوانـد بـسـیـار لـذـت بـخـش باـشـد چـون در ظـاهـر به نـظـر مـی رـسـد کـه دـارـیـم مـی مـیرـیـم ولـی در اـصـل صـد جـان حـقـيقـی پـیدـا مـی كـنـیـم و بـه او نـزـدـیـکـتـر مـی شـوـیـم.

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

ظاهرش مرگ و به باطن زندگی  
ظاهرش ابتر، نهان پایندگی  
دفتر اول بیت ۳۹۲۸

آن کسی را کش چنین شاهی کشد  
سوی بخت و بهترین جاهی کشد

نیم جان بستاند و صد جان دهد  
آنکه در وهمت نیاید آن دهد  
دفتر اول بیت ۲۴۵

خداوند این جان من ذهنی را که بسیار حقیر، می‌ستاند و در عوض به ما  
صد جان میدهد که در تصور ما نمی‌گنجد.

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

هر که آندر کار تو شد مرگ دوست  
بر دل تو بی کراحت دوست اوست  
دفتر سوم بیت ۴۶۱

من های ذهنی دوست واقعی ما نیستند چون آنها منیت را در ما پرورش می دهند و ما را به سوی منیت بیشتر می کشانند ولی خداوند یا عارفانی چون مولانا که به دنبال شکستن و کوچک کردن من ذهنی ما هستند دوست و یار واقعی ما هستند زیرا ما را از دست ظالمان جبار بیرونی حفظ می کنند.

پر نتانی کند رو خلوت گزین  
تا نگردی جمله خرج آن و این  
دفتر پنجم بیت ۷۱۷

خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

اگر قدرت این را نداری که خودت پر و بال من ذهنیت را بکنی و از خودنمایی در برابر دیگران دست برداری ، پس بهتر که خلوت نشینی کنی و خودت را از چشم این و آن دور کنی و انرژی خداییت را جهت خوشایند این و آن خرج نکنی.

چون نباشد قوتی ، پرهیز به  
در فرار لايطاق آسان بجهه  
دفتر ششم بیت ۴۹۶

با سپاس فراوان  
پروین از استان مرکزی



خانم پروین از استان مرکزی

پیغام عشق - قسمت هفدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



آقای حسام از مازندران



آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

با سلام و خدا قوت خدمت شما و عرض ادب و احترام خدمت همه  
دوستان

مولانا در دفتر سوم و ادامه‌ی قصه‌ی اهل سِبَا می فرماید که ما در مقایسه‌ی ذهنی قرار نگیریم، که چون بر فرستاده‌های خداوند همچون حضرت یوسف بد نکرده‌ایم، پس انسان‌های خوبی هستیم.

بلکه متوجه‌مان می سازد که مقصود از بیان این چنین داستان‌هایی، حقیقت این مطلب است که ما در اثر ناشکری و میدانم‌های من ذهنی یوسفیت درونمان که امتداد خداست و اصلش را جستجو می‌کند و می‌خواهد هرچه زودتر به او زنده شود را به زندان محسوسات انداخته‌ایم. و به این هم بسنده نکرده‌ایم و چون با عینک هم هویت شدگی‌ها می بینیم و هر چه بیشتر بهتر و انباشتن آنها را روش کارمان کرده‌ایم خدائیت درونمان را با لذایذِ دنیوی و غذاهای نفسانی شکنجه هم می‌کنیم.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر سوم ابیات ۳۹۸ الی ۴۰۱

کیست آن یوسف؟ دل حق جوی تو  
چون اسیری بسته اندر کوی تو

جِبرئیلی را بر اوستن بسته بی  
پر و بالش را به صد جا خسته بی

پیش او گوشه بریان اوری؟  
گه کشی او را به کهدان اوری؟

که بخور، اینست ما را لوت و پوت  
نیست او را جز لقاء الله، قوت

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

اما روحِ گرفتار در بند من ذهنی از این زندانِ نفسانیات به تنگ آمده است.

او عاشق وحدت دوباره با خداست و صبرش از جوری که در کاهدانِ دنیا بر او رفته است لبریز شده است و از من‌های ذهنی نزد خدا شکایت می‌برد که خدایا، یا هر چه زودتر مرا به منِ ذهنی بمیران و یا مرا از میانِ اینان بردار و نزدِ خود بخوان.

دفتر سوم ابیات ۴۰۲ و ۴۰۵ و ۴۰۷

زین شکنجه و امتحان، آن مبتلا  
می‌کند از تو شکایت با خدا

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

او همی گوید که صبرم شد فنا  
در فراقِ روی تو یا ربنا

ای سعادت بخش جان انبیا  
یا پکش، یا بازخوانم، یا بیا

اما خداوند که امتداد خویش را خوب می‌شناسد، می‌گوید می‌دانم که تو  
عاشق منی اما بر ابتلائات صبر کن و لازم نیست که کاری انجام دهی تا  
به من برسی.

صبر با من قرین است و کسی که صابر است همنیشن من است و من  
خود، برای اتحادِ دوباره با او می‌کوشم.

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

دفتر سوم بیت ۴۱۰ و ۴۱۱

حق همی گوید که آری ای نزه  
لیک بشنو، صبر آر و، صبر به

صبح نزدیک است، خامش، کم خروش  
من همی کوشم پی تو، تو مکوش

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

و باید همین قدر بدانیم که همه‌ی کارها، حتّی ماندنِ ما در من ذهنی هم،  
به امرِ خداوند صورت می‌گیرد و همه‌ی اتفاقات در جهتِ رساندنِ ما به  
نیک‌بختی و سعادت است.

دفتر سوم ابیات ۱۹۰۵ و ۱۸۹۹

این قدر بشنو که چون کلّی کار  
می‌نگردد جز به امرِ کردگار

هیچ برگی در نیفتد از درخت  
بی قضا و حکمِ آن سلطانِ بخت

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

و کسی که رضا به حکم خداوند دهد اتفاقات را خوب و بد نمی کند و قضا  
و بلای الهی برای او مانندِ حلوا شیرین است.

دفتر سوم ابیات ۱۹۰۶ و ۱۹۱۴

چون قضای حق، رضای بنده شد  
حکم او را بنده ی خواهند شد

آنگهان خنده، که او بیند رضا  
همچو حلوا شکر، او را قضا

ارادتمند شما و دوستان  
حسام مازندران

آقای حسام از مازندران

پیغام عشق - قسمت هفدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



خانم بیگرد



خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

## غزل ۵۴۵ دیوان شمس

دانه دل کاشته ای زیر چنین آب و گلی  
تا به بهارت نرسد، او شجری می نشود

خداوند دانه دل را، دانه عدم را در مرکز ما گذاشته ، باید بهار ما از راه  
برسه ، دانه ما رشد بکنه و تبدیل به درخت بشه. خداوند دانه دل را ،  
عدم را در درون ما قرار داده است، با تسليم و پذيرش اتفاق اين لحظه  
دانه ما رشد می کنه و به درخت تبدیل ميشه .

با شناسايی کردن همانيدگی های مرکز و راندن آنها به حاشیه ، به دانه  
دل ما نور ميرسه ، آب ميرسه ، دانه ما جوانه ميزند ، نهال ميشه و تبدیل  
به درخت ميشه.

خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

طبق قانون مزرعه میریم جلو ، مرتب کار میکنیم ، تسلیم میشیم ، فضا را برای اتفاق این لحظه باز میکنیم ، در کار شناسایی همانیدگی ها جدی هستیم تا درخت عدم ما رشد بکنه ، روز به روز از هوشیاری آگاه تر میشیم تا هوشیاری ما روی هوشیاری کل منطبق بشه.

بیست چو خورشید اگر تابد اندر شب من  
تا تو قدم در ننهی خود سحری می نشود

اگر هر همانیدگی مرکز ما مثل خورشیدی در ذهن ما میدرخشه ، ما می دانیم که این خورشیدها آفل و گذرا هستند ، نور و گرمای واقعی ندارند که به ما برسانند.

تا تو قدم در ننهی خود سحری می نشود.  
تنها زمانی سحر من از راه میرسه ، به آرامش و شادی واقعی میرسم که تو قدمت را بر مرکز من بذاری.

خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت هفدهم

# گنج حضور

Parvizshahbazi.com

حق قدم بر وی نهاد از لامکان  
آنگه او ساکی شود از کن فکان

تنها کن فکان توست که فکرهای من رو ساکت می‌کنه ، دردهایم را  
خاموش می‌کنه.

خداآوندا تو باید قدمتو به مرکز ما بذاری، خورشید تو باید در مرکز ما  
شروع به تشعشع بکنه ، زمانی سحر ما از راه میرسه که فاصله بین  
فکرهای ما باز بشه ، شادی و آرامش و سکون و سکوت درون نمایان  
بشه.



خانم بیگرد

پیغام عشق - قسمت هفدهم

گنج حضور

Parvizshahbazi.com



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



پیغام عشق - پایان قسمت هفدهم